تربیت یافته اند از بد اندیشی نیکخواهان اندولت غفلت نمیورزد **مرفوع**
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و انفس
خود از اصحاب شره و حرص واجبست سوال نموده میشود انتهی تقریر
بیان این مغرض بدینوجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف غطاء
خفا از سر این فرموده شهریار دارند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان جازم
لازمست که نفوذ اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از خداوندان
طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع اصحاب آنی و شره باحتیاط تمام نگاهدارند
توقیع سر این معنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که ستر آن باعث حفظ ابدان
و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آن فاست از رازهای نهانی سائر
اصحاب انفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب است تا بسبب خساست
طبایع آن ادانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد **مرفوع** بجهت
فرموده اند که واجبست میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو
بعمل نیارند انتهی تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان ولایات آنست
که بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب
هر یک از کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان
همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگزار و بیکار بمقدار
تفاوت اقدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً تسویه بکار نبرند

توقیع ازین راه که ناقصان بحکم استوبه گمان فضل بخود برده خویشتن را
قدری و مقداری می نهند و کاملان از آن رهگذر خودداری
کرده تن بکارها در نمیدهند و بضرورت از نیمعنی در هر دو صورت
بسی خلل در بنا پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و رونق
از کارخانهٔ روزگار برخیزد **مرفوع** از موجب این امر سوال
می رود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست که چون
کارها بشایستگان اعمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب مشاهل
آنکارها باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی
حزم فرموده اند که بر سلاطین و رئیس از راه حزم واجب عقلیست که
هرگاه تولیت عملی ملکی یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند برای
استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت که
باصابت و اصالت رای رویت اشتهار داشته باشد چنانچه
از روی استحقاق و استعداد متکفل آن شغل تواند شد بنیز در نظر پایه نگر
داشته باشد **توقیع** چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد
لامحاله کار فرما در آنحالت محتاج گردد برفع وضیعی یا تشریف جسیمی
در آنصورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست دهد و از سر ضطرار
ذبابی بجای آن بکف آرد انتهی و تفصیل این مجمل آنست که بر

که بر تقدیر بمقتضای قدر مقدور و قضا ممضی او را امری ناگزیر
رو نماید و نظیر او عملداری کافی متکفل آن شغل خطیر را که تاخیر بر نتابد
نیابد ناچار بجای آن کارگزار شایسته یکچند بناپسندی نیازمند گردد
که بسبب سلوک ناهنجار او که از نقض و زلل خالی نباشد انواع وهن
و خلل در بنای عمل راه یابد مرفوع از کدامین حرکت ناشایسته
فلان سالار خدمتکاران و معتمدان برینه استنباط ناد و لتخواهی
شهریار و خواهش روزگار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسروی
فرموده اند توقیع از نیکه در باب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت
و استحکام عقد کمال مراتب استعجال داشت انتهی یعنی آنست عهد
از فرط سخت وی همواره در بارهٔ متانت حبل پیمان ولیعهد دولت
و استحکام عقد عقدهٔ بیعت او ساعی و داعی بوده استعمال این رای را
در نظر عاقبت بین با بر سبیل وجوب استعجال تزئین میداد و اینمعنی اگرچه
بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این دولت خانه بر دلالت
دارد بیکوجه از بدسگالی خالی نیست مرفوع سبب صدور این فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در مرتبه باید که
باظهار آن نیازمند نگردد توقیع ثمرهٔ این شجره ثابت الاصل ثابت
الفرع آنست که هرگاه در مقام اثبات آن برخلاف عادت معهود از

تبیین مبنیه و تبیین غنی بلکه از دعوی نیز مستغنی باشند بنا برین صورت
بضرورت در هنگام اخذ عطایا از وساطت تعریف معرفان و
وسیلهٔ شفاعت شفیعان بی‌نیاز خواهند بود مرفوع در معرض بیان
حقایق‌نیان فیض موده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان باشد
در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست توقیع ازین رو که مانند
ارواحیم و رعیت مانند اعضا انتهی و تبیین و تتمیم این توقیع مبهم آنست که
چون زمرهٔ ملوک داد گرد هش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ ارواح اند
و همگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد بقیام و قوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل
بعینه دعای جزو خواهد بود مرفوع بدست آویز کدام رتبهٔ زیاده سری
امر والا دربارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر
و مقدار او از آنچه هست فروتر آرند و دست قدرت او را حسب المقدور
کوتاه دارند توقیع از ارادهٔ عروج زیادهٔ او بمدارج علیا و صعود
مراتب والا که حصول آن و آیهٔ بالا دست نه در خور پایهٔ پست
اوست و ازین بالاتر آنکه این پایه ترقی بتوسل اظهار تنزل درجات
قدر و مقدار دولت و ادعای تقلیل مراتب قدر او بیاران در نظر
پیش پا نگرداند مرفوع غور رسان حقایق اسرار از روی استبصار استفسار

استفسار دلیل این معنی مینمایند که خسرو فرموده که قوام ملک دولت
بمحض وفور اموال و کثرت جنود نیست **توقیع** بدین دلیل که با وجود
اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هر دو مشدد و مؤید ملک
اند انتهی و تقریر این توقیع آنست که پادشاه با وجود حصول اعداد
و اموال بهیچوجه از استحصال دین و دانش بر وجه کمال مستغنی نیست
چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک حافظ و مصلح فراج
دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعادهٔ آن از بنیاد تزلزل و
اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت **مرفوع** بنا بر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه تذکیر
مهبود وزیر که ابواب سوآداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد **توقیع** فرمان نافذ مضمون
انفاذ یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال
دانستن و کار بستن این معنیست که وزرا بمنزلهٔ لباسهای ملوک اند که
از خصوصیات انها به نیک و بد خصائص ایشان قیاس میتوان نمود انتهی
و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی
باطن پادشاهست بزیور آداب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادات
فلکیست چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار وزیر دستور

واستقامت واعتساف شکوه روش او با نزدیکی و دوری بهان
حسن سلوک و سوء شیاست ملوکست بر موجب انقضیه مرضیه خردمند ان
گفته اند که بزرگ بردانا و حلیمست که چندانکه توانا باشد برای پاس
ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت حراست
ظاهر و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب از دنیا و عقبی معاقب و معاتب نباشد
مرفوع بچه موجب فرموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری ملوک
بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت
از ایشان بزرگست همگی رعایا و برایا بوجوب انسب اقربست از بعیال
مطلوب و اعطاء مرغوب بدیشان توقیع مطمح نظر حقیقت نگر
درین قضیه آنست که از نتایج عطا و جود ثمرات وجود ملوک آنچه
در ظاهر و باطن العالمیان میرسد باعتبار قدر و مقدار متناهی و
محدود است و آنچه از آثار فضال و احسان آشکار و نهان
پادشاهان در ضمن بازداشت مکاره و مصائب نگاه داشت
آسیب حوادث و نوائب از ایشان بآنان وصول نیابد در حسن
ذاتی و نکوئی واقعی حدی و نهایتی در نفس الامر نداد مرفوع
بموجب صدور کدامین خیانت بر تو نظر عنایت از فلان وزیر
باز گرفته سزاوار اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر از آنش دانند

اند **توقیع** آن سست رای است رویت بسبب تقویت زیاده
در مادهٔ سوء تدبیر کمال ضعف و وهن در بنای سیاست کارهای
سرکار راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تکثیر ارتفاعات
عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته **مرفوع**
عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و
تمیز از قدم نسب و کرم گوهر توقف دارند **توقیع** چون نشریف و
تمجید جدید سلطانی نازل منزلهٔ نسب قدیم انسانیت هر آینه
فلان و اشباه او با امتیاز تشریف دیرینه بی نیاز اند انتهی
و تتمیم این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
مزایای نفسانیست که در حقیقت مشابه فضل نوع انسانیست چه لطافت
اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتبت است نه جوهر ممیز و
گرامی داشتن ملوک خرد ور خردمندان پرور شایستگان پایه
سرفراز را بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیت بودن
فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دائرست مثل سائر کن عصامیاً و لا تکن
عظامیاً یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف
بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو دهٔ خویشتن
فرسوده پیشینه آبای گذشته مساز و این عصام نام

حاجب نعمان ملک عربست که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت
خلقی داشته و گفتار اوست که نفس عصام سوّد کعبته عصاما
وعلّمه الکرّ والاقداما وهمانا اشارت بدین معنی حقیقی نموده حضرت
امام برحق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرمود
الشّریف من شرّفه السّلطان یعنی شریف آنست که سلطان
او را بسبب خرافت نفسانی او مشرف گرداند و ازین عالم
ست گفتار مامون عباسی و بقولی عبد الملک اموی نحن الوضاة
من رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع یعنی ما زمانیم مراد
ازانکه میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع
القدر گردد و آنرا که ما فرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرفوع
فلان با بزرگان پیشه در منزل خویش پیروی شیوه نکوهیده اهل لهو و لعب
پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده را دانسته و دیده از
همسائگان نهان نمیدارد توقیع اگر این اعمال را در جوار ما بیطریق بجا بیارد
جای آن دارد که همگی مردم برین سبیل باشند انتهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله
جهله و زمره فجره در عدم اظهار اجهار فسق و فجور با وجود اینمرتبه نفاق
سوق نسوق بر و تیره آن تیره ایام سلوک نمودی هر آئینه راه معاملت
ملوک و ابواب مواخذات ارباب احتساب همه باب بسته و دیوی مرفوع

مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلای آفت کرمی
خود را همانا از روی حیله گری بناشنوائی اشتها
داده توقیع آن مسکین را درین مادهٔ شقاوت
زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن
بسند است و تادیب و تنبیه او با وجود کمال بناهت
ادب دادن او آگاه کردن
زلیهٔ اظهار بلاهت بجوئیز سفاهت ناپسند مرفوع
ملان قائد از طغیان مادهٔ عصیان زائد
بکشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید
بلکه بعمد خارج آهنگ ارادهٔ بغی و خروج
از پرده بیرون میشاید توقیع فرمان
نافذ بانفاذ تاشر آن نافرمان برکه سرچشمهٔ
طغیان شور و شر است اصدار یافت تا باعث
سربراهی سایهٔ بیراهه روان وادی تباهی گردد مرفوع
چون فلان نائب مهاذریون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل تکرار از روی طلب راه بار در درگاه شهریار
یافته ازین رو مهاذریون گرفته خاطر و پراکنده درون
می ماند توقیع همانا مهاذریون دانا میداند که مردان

برای کارها در کار نه کارها برای مردان نظام برخی از مهام
حضور موجب وفور خواندن اوست نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهر اهوشاوند خسرو آهنگ صید و سیر در نیولا از درگاه
والا بطواف اطراف و ارجاء دار الملک و زجای خود برآمده انتهی
یعنی باید از شکار اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق لغو شده
بحکم احتمال قرب وقوع بد اندیشی که لازمه نزدیکی نسبت خویشست
اهمال و اهمال او از راه رعایت حزم و احتیاط بغایت دور است و
عدم از خار عنان او بسبب همین معنی در هر دو صورت ضرور **توقیع**
چون خویشی ما بصید و رکوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید
مادام که از بهر ام آید آرو نمایند او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز ندارند **مرفوع** بزعم عامه اولیاء دولت از اعطاء صد بدره نقد
و هشتصد نفر از جنس ثور و بقر و یازده هزار راس گوسفند بصاحب
سرزمین مازن تا کمر از بغی و فساد بشاهراه اطاعت و انقیاد
گراید و بنابرین سر رقبه خود سری از ربقه فرمانبری نتابد و هم
عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت عظمی راه میابد
توقیع هر آنکه بدین سرمایه حقیر تسخیر آنمرز خطیر و بندگی سرکشان
آنسرزمین سپهر نشان و استعباد مرآزاده پیشنهاد اراده سازد و بهانا تجارتش

تجارتش رواج آید و گفته ترازویش رواج نماید **مرفوع** جمهور عوام
عموم سماحت کف جواد ملک اگر خواص مزایا آن مستوفی راحت سایر
رعایا و برایاست مشرف بر اوائل درجه اسراف میداند **توقیع** تا
معلوم این مساکین نیست که هر آنکه مستحق را از خود محروم گذارد
نه او مالک آنمالست و نه آنمال برای او بهره از ثبات و بقا دارد
مرفوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش
ملک در باره ملوک باستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر
سلاطین عصر باقی مینماید **توقیع** والی بداند که هر آنکه بحق ماضی وفا
ننموده در برگذاشت طرف بزرگان گذشته فرو گذاشت نماید لامحاله
در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی و ادای حقوق نعمت ایشان بر دو نوع
نماند و او را نیز جای چشمداشت رعایت جانب از سایر اخلاق احاطه
بعد از خود نباشد **مرفوع** همگی اهل شهر و دیار مساحت شهریار را در پایه
گروه مهبود که بدشمنی دین و دولت منسوبند و بذلت و نکبت عالم
بالا منکوب نا پسندیده می پندارند و در خواه قطع مواد امداد اهل التماس
طرد و ابعاد ایشان را از بلاد ایران شهر میدارند **توقیع** انطائفه دیرگاه
که درین درگاه در عهده تعهد و بنا تفقد دولت خسروان بوده در
ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده ماند و همانا تحسان امثال این آرا

قبیح که در حقیقت قبیح آرایند از آن غافل اند که اینگونه صلاح محض فساد
ملک و عین عیب و شین ملوکست **مرفوع** فلان سپهسالار از
سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف
طغیان مایل شده **توقیع** همانا از آن شقاوت نصیب که نصایح
نصح اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته
مرفوع شکوک گیران هنگام بازگشت بر خیل آن اوسپهد که سر خیل
بندگان نیکو عقیدتست گذشته طغیان ماده عصیان زیاده بدمسوب
دارند **توقیع** اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آینه سپهبد بشامت
خاصیت نیت بدهم بر دست یکی از زبردستان خویشتن سیف مسلول
بنی خود مقتول خواهد شد **مرفوع** برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ
اختصاص دادن فلان ناآزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان
ماضی بعهد قباد از وخرسندی و رضامندی نداشتند بلکه ناایمن و
هراسان بودند **توقیع** این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد
قباد حق بندگی خداوند خود در لباس عایت صلاح دولت پاس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و باظهار دوری معنوی صوری
از ما بپدر ما تقرب می جست و از این دست آزاده مردی نداده در خور و انواع

انواع استظهار و اعتضاد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد

مرفوع مهرک از بندگان قدیم الخدمت بزعم خود استیفاء حق

خدمت دیرینه نکرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه برعایت

ملوک خاصه آثار عظام تقدیم داده **توقیع** چون مهرک بنای اعتماد

بر عماد خدمات سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق

حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواهد هر آئینه برای تنبیه او و سایر مقصران سوم

او را بدیگر پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری خالی

نمی گذارند نامزد فرمودیم **مرفوع** بچه دلیل بر سبیل تکرار میفرمایند که

وفای ملوک بعهود خویشتن نتیجه ظفر است بر دشمن **توقیع** چه عذر که

ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود و جد

و جهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دو چندان میگردد

و یک تن کوشنده با امیدواری بیشتر است از جمعی کثیر ناس با وجود

یاس انتهی بنابرین مقدمات وفای بادشاهان باعث تضاعف

اعتماد و التجا ایشان بر ولا و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب

همگنان بثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلت

کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت بصورت

غلبه ظن بر روزی شدن فیروزی نتیجه بخشد

مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکرهت و تغضب
در بارهٔ فلان عملدار چنانچه از رخائل کردار و گفتار ملک شکار بکرد و بیت
توقیع آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای
ناپسند اقدام مینماید مرفوع مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار
میرود که سزاوار دانا آنست که بر امثال اشباه خود چون بغضب پادشاه
در آیند بهیچ وجه شماتت و اندازند توقیع موجب این امر منکر آنست که
بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران در بارهٔ او بموقع خود نباشد
و بدین سبب مصیبت و چندان نکرد مرفوع بچه موجب شهریار
انکار منکر آن تشریف تقدیم خسروان را در حق جمعیکه شرف ماضی و
مجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دور نگر ما آنست که در مادهٔ امتیاز پدران ایشان بتشریف زیاده ملاطفت
با آبار ما باز نگردد پیش از آنکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه داشته باشند
مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری میشود که
ستم نومیدی بر امیدواران بقصدی اعمال و اشغال خود روا
ندارند توقیع بواسطهٔ آنکه ظلم از آن شغل باز نگردد انتهی در بعضی
از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لئلا یرجع الظلم عن الشغل
لفظ علی واقعست و بنا بر نسخهٔ اولی ظاهر امر اداء آن باشد که جوریکه بیم

بیم وصول آن با عمال خود از خیانت عمال امیدواران اعمال داشتید
بسبب بیمروتی در بارهٔ ایشان مبادا از آن اعمال مستمار راجع گردد یعنی
عواقب وخیمهٔ آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخهٔ علی هذا معنی این
باشد که ظلم مظنون که خوف سریان آن بشغل مذکور داشتید مبادا
بهمان شغل باز گردد یعنی شامت حرمان اهل جا بسبب احتمال اصابت
خطر خسران بفروغ آن شغل مبادا یکبارهٔ اصل آن شغل را بزیان آرد **مرفوع**
بچه دلیل فرموده اند که متکفلان شغال ملک مال چون مخزن اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آکنده سازند گویا معدهای خود را از سموم
انباشته باشند **توقیع** بجهت آنکه بقاء آن مال و بقای حیات آنها
بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تبیین این توقیع ابهام تضمین
آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته
اند بر نفس مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج
باشند و چون بی نیاز شوند هر دو را در معرض تلف آرند چه مشابهت
این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بپاید تا آنگاه که
اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن بقاء
آن بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو تا آنگاه که وقت استغنا از او
در آید در حال اثر خود ظاهر نماید **مرفوع** بچه رو فرمودند که فلان

منهی که اینها را اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود
شگفت نباشد که درین زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما
نام او برده خبر او بعرض ما رساند **توقیع** ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید
یعنی منهی که از روی پست رائی و کوته اندیشی از هم با امید بولایات
و عمال و ولایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را تاخیر انداخته که را
پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته
امد و شد روزنامها و اخبار را بتمامت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بدانجام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
نماید **فروع** بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه واحد است
توقیع بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
بر موجب اتفاق اسباب صلاح و سداد رعیت و غایت رعیت غیر از
طاعت چیزی نیست انتهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی همانا غیر متناهی است و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

سلوک طریق اطاعت ملوک امری یکرنیست مرفوع بچه وجه فرمودند
که از زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی از چه رو در
معرض بیان حالات مردم فرمودند که کمی پایه کوهر و کوتهی پایه نظر
فلان از بسیاری سخن بصرفه و درازی زبان او پیدست توقیع
بواسطه آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم
بحجابی بار در باب حجاب و انتهی یعنی آنچه در باب او بحجابی بار گفته
بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت زبان خود در سر انجمن
اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض
عین در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل و
تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد
و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویه اصحاب
فساد است و انبه انتباهاست او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بواسطه
آنکه علم او بعلم با نفاق و حماقت انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب
حکم بعدم صلاح حال فاسد آنمجموعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی
و نفاق دلی و مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال
میرود توجیه این مرفوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از
استقامت صراط حزم و احتیاط باعتساف بیراهه تهور و تجاسر از راه عاقبت بینی بعلت بعید

دانسته و میدانند که دور اندیشی نظر فرجام نکرده بار که بغور اشیا و دیده
از طور امور ناپسند خردمندان میدانند پس آن چه رو دیده و دانسته
خلاف فهمیده و نکرهیده عقل تجویز فرموده میشود **توقیع** چون اراده اظهار
دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس دوست و دشمن
افواه صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما قرار گیرد
جمعی از بداندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه
پریشان گشته از ما حساب بیشمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در
هر صورت خواهان خیر میباشند بهمین معنی از کید ایشان اطمینان دیگر
خواهد پذیرفت و قواعد دین و قوائم دولت بوجه از سر نو استقامت
خواهند یافت **مرفوع** باعث امر باخراج فلان از زمره خواص درگاه
اولیا رد و لتخواه چیست **توقیع** سر این معنی آنست که نفایس جواهر اسرار نهانی ما را
بخسایس اموال دنیا رفانی بدشمنان دینی و جانی ما فروخته **مرفوع** سبب
آنکه این بلیت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنهای
شهر و دیار کو بکو موکشان بگردانند **توقیع** در همگی محافل عوام و
خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده
تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای جانی و مالی
در بنای امور ملکی و مالی راه یابد **مرفوع** بموجب فرمان خسرو فلان عملدار

عمله ارا که از ال درایت و کفایت بحه موجب از تولیت همگی کارهای
کارباز استه اند توقیع آن بسبب فطرت و سست فکرت از مکاسب خسیسه که
ارتکاب آن ننگ نفوس نفیسه انسانیت اکتساب نموده و طمع در غیر مواضع که
داخل در مداخل دنیاداد نیست و بهیچوجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست
جایز داشته مرفوع سبب از آلت اسباب قدرت و حالت علت قلت قدر و مقدار فلان
معتبر از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار و اقتدار است توقیع
آن تهی مغز از پری اسباب بکثت و وسعت دستگاه ثروت که آن از آنکی ظرف
طاقت تنگ مانگان نتاید بتوانائی خویشتن بر مامیات جسته و بدین روش
ناهنجار راه بیراهه غوایت پیموده مرفوع عبث امر عالی با سقاط فلان
از رتبه خود بمرتبه که از نهایت هبوط و انحطاط پایه از آن فرو تر نباشد چه باشد
توقیع بدین سبب که با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان
استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از آن والاتر
بنظر در نیاید بلا تر از آن متصور نگردد در نظر داشت مرفوع سالار پاسبانان
از موجب عزل مردود نیابت جز بقصد استبصار استفسار مینماید توقیع تولیت
عمل موجب طغیان و شدت و انتهای مفسده دلالت بر فساد ماده اصالت او میکند
انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که اصابت مرتبه نیابت که موجب بسیان
احوال گذشته او گشته موهم عصیان اوست چه اینحالت که جز بدی کوهر

و دمائکی نسبت دلالت ندارد از روی یقین او را بر ضد و تردد و طغیان
خواهد داشت **مرفوع** بچه وجه فرمودند که در باطن صفوت اطن با از هیچکس فلان
کدورتیکه مرتبه بغض و کینه کشی کشد نیست **توقیع** چه مشاهده مایشود انچه در باب
از نفس بد اندیش در باطن خویش داد انتهی تقریر این تحریر است که انچه ان بقاق بیشه از بدخواهی
در مکامن باطن خویش نه منظور آن بکواهی شاهد دل در درجه مشاهده و معاینه
ماست پیدست که نهاد صافی منشان بالذات قضای بغض تیره درونان میکند
مرفوع از چه راه امر والا بیست ساختن قدر و مقدار فلان محتشم سمت اصدار
یافته **توقیع** آنچه در ای حمول کمنامی خود را که قبل از شهرت و شادکامی داشت
همانا دیده و دانسته فراموش کرده ثمره نا سپاس خویشتن ناشناس پیش آورده
مرفوع بعزل فلان والی از عمل چیست **توقیع** موجب آن اینست که محال
ولایت آن ناشایسته کار قبل از تولیت آبادی بایسته نداشت چون تفویض آن شغل بقصد اصلاح
فاسد تر و بکار سد بدان مفسد شده بود او موجب فرموده علمود صعوبت عقوبت عصیان
ما را بر عصیان خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده و در
بدل اصلاح فساد بعمل آورد لاجرم بجرم این پایه شرارت مرارت عزل که در باره عمال
هزار بار از آفت شراره در حرقت بیش است در کار او کردیم تا مگر موجب عبرت
سایر مفسدان شده از فساد بصلاح و سداد باز آیند و از تباه کاری بشایستگی گرایند
مرفوع بچه موجب فلان از اعیان ملک حسب الامر ملک سزاوار تلقیب بلقب اکنده سخنی

غنی و هذیان گوی شده **توقیع** همگی عزیمتهای این مرد از باطن او
بیرون می‌رود بدون فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی میدهد از این
راه سر تا سر مقالات او از مقوله محالات و قبیله اوهام و
اغلاط باشد فلا محاله یاوه گوئی و هرزه درائی جز بدنیکو نه
حالتی حوالت نرود **مرفوع** از چه راه فرمودند که هنگام
اشتغال ما در کارهای سرکار فتور و تقصیر روا نباید
داشت انتهی یعنی هرگاه ما را شغلی از اشغال ملک و مال
مثل رفع شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال رود بسبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجاهل عارف ست قصور و فتور
در بنا اعمال و امور راه نباید داد **توقیع**
بواسطه آن که در وقت باز پرداختن کار پردازان را تقصیر
سرزنش ننمائیم انتهی تا آنکه در حال فراغ بال بسبب میل به
تفریط و تقصیر در شغل تصفیه شان در ضمن توبیخ و تقریع
بدینشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
همگنان نشود **مرفوع** بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جوائز و عوائد سلطانی با انتفاع بمنافع و فوائد مرتبه

مرتبهٔ خلافت و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بجا و بیوجه میدهند

توقیع بواسطهٔ آنکه اطلاع بالعلم الیقین پیوسته که همگی این امر و افضال
سرتاسر روزگار عمر دارا بفائدهٔ یکروزهٔ علم و عمل او که بعالمیان میرسد برابر
نمی نماید **مرفوع** عامهٔ رعایا و برایا میگویند که بادشاه خرسند نمیشود از همگی
جهانیان جز بشدت در کار خود و پر بصیرت بودن در فرمانبری او با آنکه بادشاه
در نهایت فراغ خاطر و راحت بدست و رعیت در غایت تعب مشقت جان
و تن و آن آسائش نظیر این فتنه و آزمائش نیست انتهی توجیه و تقریر این
مرفوع آنست که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم سستی
در خدمت سائر امور سلطنت با نهایت دانستگی و بصیرت در اطاعت اوامر
سلطانی قناعت نمیکنند حال آنکه گرفتاری رعایا بکار پرستاری ایشان
در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال
و فراغ بال ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق
ست نزد عاقل و لاحیان بینهما **مصرعه** بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
توقیع عامه در کمیت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و پادشاهان یکانه
و بی همتا و هر یک از عامه منفرد اند بهمت خود و همم با قسمت یافته میانهٔ همگی
هموم همگنان هم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و همم با امور ایشان دائمیست و
باقی نمانده در امور ایشان با وجود وفور آنها بر ما بقیه از تدابیر که در آن خوف تقصیر باشد

باشد مبین این است قبیح علی الاجمال آنست که کافهٔ ناس بحسب عدد بیشمار اند و
وجود بهم متعدد و همدیگر یکی اند در همه کار و پادشاه با وجود یکتائی در ذات
جمیع مقصدها و نیتها خود را منقسم و پراکنده ساخته در تدبیر مهام صوری و معنوی دم
و قصد هر یک از ایشان نزدیکی بسر آمد هر گاه مهم و مقصود ایشان آید قصدهای
متکثره پادشاه باعتبار تکثر متعلق که پیوسته بتمام تمام بانتظام سلک نظام کلی و انتظام
مهام کل باز بسته بنظر جام رسیدنی نیست بسر آمدنی نه چنانچه در بارهٔ سرانجام کار انام هیچ
دقیقه از دقائق سیاست تدبیر با وجود افراط باقی نماند که انگشت گرفت گیر بر حرف
تفریط و تقصیر آن توان گذاشت **مرفوع** بچه وجه در باب فلان سیاف از جرائم جنایات
بموقف عرض میرسد قبول آن توقف مینمایند **توقیع** نزد ما تحقیق پیوسته که بیگناه
صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوار است اینکونه پرستاری که مرد کار و شایسته
پیکار و نبرد باشد بنیاد مکرمت و خورد بدین پایه منزلت سزاوار است **مرفوع** و التخوایان
خواهش اکاهی موجب عفو بر لوازم عصیان و طغیان اهل دم دارند **توقیع** بدلالت
اظهار توبه و انابت و تلهف و ندامت اعتراف صدور عزت کرامت ما در ضمن
بخشایش گناه بیشمار او بوده **مرفوع** در نیولا جمعی از اکابر بدرگاه الا آمده
عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان از آسیب تعدی و زیان مبایعین عدل
احسان شهریار در سد رخنه سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت
دشمنان و دفع جور ستمکاران بجا می آرند **توقیع** همانا همگنان میدانند که آنکه بر

زسنیان سلوک سبیل اطاعت ملوک و اوکر نیکو کار لازم نموده بر ملوک نیز ضرور
تمامی مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده بل در باقی جه بسا مردم خود از جمیع
وجوه وجهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و رعیت بمراتب و جوه فزوده کنون بدیه
ناصحان ایشان در فایزت نمایند تا بموجب احسان جهان مکافات اظهار امتنان
همگنان وجه حسن نظر رسد مرفوع فلان عامل که در باره او امر الامیلازمت در
صادر شده مدتهاست که از عاکفان درگاه است در باب عرض حال او بر سبیل تکرار رفع حجاب
او آب نموده و تشریف جواب نیافته و با این حالت که حوالش استیفا انواع بدحالی نموده و
استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال اشراف بر سوء مآل دارد
اعلام موجب التزام درگاه در خواه مینمایند توقیع آن تباه کار بهنگام
عمل عامه و خود در عایا و جنود برایا خاصه آنانکه از جور گماشتگان او
بجان آمده نزد او تظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف و محبوس نموده
از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این جرات و
حکم وجوب جزای اعمال بمثال آن مثال عالی بر نهج نفاذ یافت که
چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که پاداش کردار ناکار
خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب که زیردستان
وی اند دریابد مرفوع خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر نهان
دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بر نفس خویش

پیش امین نیم توقیع ظاهر شد که آن کمه یانت بسیار خیانت
بحر مال و نماندن و مفتوح نیست انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آن که
باطنش از دوستی آل مملو باشد ظاهرست که بمقتضای این قضیه حقه که
دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشد هر آئینه
مآل کارش بدشمنی دوستان خواهد انجامید مرفوع مرزبان
فارس بنابر فرموده شهریار از تختگاه اصطخر صد تن از مردان شناور
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار امتحان و اختبار اختیار
نموده مدتیست که بدرگاه آمده حاضر اند در باب آنان فرمان چیست
توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطرخواه اصلی ما از خدمه این درگاه
محض محبت نه دلی و اخلاص و عقیدت جبلی ست نه خدمت بدنی و
پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بملاحظه
این معنیست انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب و اتب مرسومه موجب
مستمره بهمه خدمه و بر بنیاس سائر عطایا بر شتانقه ما همگی پرستاران
وابسته بحصول نوق بر علاقه دلای قلبی و وداد باطنیست نه
استعمال جوارح و اعضا نیز و مند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند و از خسارت انتها پرحذر بوده بدون بصیرت
ابتدا بدین خسارت نکنند مرفوع فلان نسبت خیانت بجو بلدار